۱۰ پیران و بزرگان، نمایندگان تقدس و تجربه | پیمان سمندری
۱۱ مردم سیستان و بلوچستان، خشکسالی‌ها را چگونه تاب می‌آورند | ماهچهره تهرانی
۱۲ تنها شاهد نفس کشیدن پدربزرگ | مهدی یساولی

۱۱
گذری بر مرامنامه خبازان در روزگاران کهن
این نان، طعم جوانمردی و فتوت می‌دهد

۱۰
گفت‌وگو با نخستین گوینده مرد رادیو درباره نخستین تماس‌های جامعه با این پدیده
من صدای رسمی مملکت ایران بودم

پاییز پدرسالار

بازنگاهی به جایگاه پیران و کهنسالان در تاریخ خانواده و جامعه ایرانی

بزرگان یک خانواده ایرانی/ آرشیو دنیای زنان در عصر قاجار / دانشگاه هاروارد

سالمندی و کهنسالی در تاریخ زندگی اجتماعی و فرهنگی ایران، پدیده‌ای مهم به‌شمار می‌آید؛ این را می‌توان از ده‌ها ضرب‌المثل و حکایت در اندرزنامه‌ها و پندنامه‌ها در این‌باره دریافت. هم در فرهنگ ملی، هم در فرهنگ دینی مردمان ایران، بر احترام به سالمندان و پیران و رعایت حال آنان سفارش بسیار شده است. اهمیت موضوع سالمندی برای ایرانیان را می‌توان یکی از دلایل فراوانی این تاکیدات قلمداد کرد؛ هرچند برخی اعتقاد دارند همین فراوانی می‌تواند یکی از دلایل وجود رفتارهایی در جامعه قدیم ایران باشد که امروزه از آنها به سالمندآزاری تعبیر می‌شود. به هر روی، آنچه در حافظه تاریخی فرهنگ و زندگی ایرانیان ثبت‌شده، گویای جایگاه مهمی است که کهنسالان و پیران در عرصه‌های گوناگون خانواده و جامعه ایرانی داشته‌اند.

موضوع پرونده امروز «روایت‌نو» به کهنسالان و پیران و جایگاه آنان در زندگی گذشته ایرانیان اختصاص دارد. بارها از کهنسالان و سالمندان شنیده‌ایم که نسبت به حرمت‌ننهادن به نقش‌شان در زندگی امروز گلایه دارند و بر آن‌اند که گذشتگان، احترامی فراوان به پدران و مادران پیرشان می‌گذاشته‌اند. این مسأله در فرهنگ شفاهی ایرانیان امروزه به‌چشم می‌خورد. منابع تاریخی به‌ویژه تاریخ‌اجتماعی اما به‌گونه‌ای مستقیم و صریح از اهمیت پیران در عرصه‌های زندگی شخصی و اجتماعی سخن نمی‌گویند؛ همین مساله، پژوهش در این‌باره را با سختی روبه‌رو می‌سازد. اشاراتی غیرمستقیم و منابع ادبی و برخی خاطرات اما می‌تواند ما را به این نکته رهنمون سازد که ایرانیان دست‌کم در سده‌های گذشته، بسیار پیران و عملکردشان را در عرصه‌های گوناگون می‌ستوده و از همین‌رو، بر نقش آنان در زندگی ارزش می‌نهاده‌اند. باز، با بررسی اوضاع اجتماعی ایران در سده‌ها و دهه‌های اخیر می‌توان دریافت که ارزش احترام گذاردن به پیران و کهنسالان هرچه به امروز نزدیک‌تر می‌شویم، کمرنگ‌تر شده‌است.

بازگویی و بازنگری در نقش کهنسالان در جامعه گذشته ایران، کارکردی که آنان در هدایت و سوگیری خانواده و جامعه برعهده داشته‌اند، شاید بتواند ما را نسبت به این مساله، آگاه‌تر کند که ایرانیان در گذشته، پیران و سالمندان را در نقش‌های تاثیرگذار در خانواده و جامعه می‌پذیرفتند و برایشان احترامی فراوان قایل بودند. پرونده امروز «روایت‌نو» به این موضوع اختصاص دارد.

روزگاران

مادربزرگ خونه‌ای داشت قد یه غربیل...!

سامان پاشازاده | پژوهشگر ایران‌شناسی

در هنگامه‌ای که مردان شکارگر به دنبال شکار و زنان نیرومندتر در پی کارهایی چون گردآوری دانه‌های گیاهی بودند، سالمندان درون پناهگاه‌ها از کودکان نگهداری می‌کردند. نگهداری این کودکان بیش از آن‌که از راه غل و زنجیر و به بند کشیدن باشد، از راه جادوی زبان صورت می‌گرفت. این فقط یک واقعیت مربوط به گذشته‌ها نیست؛ هم‌اینک نیز با وجود شکل‌گیری خانواده‌های هسته‌ای و کوچک، کودکان دست‌کم در چندسال نخست پس‌از تولد، پس‌از پدر و مادرشان، گرم‌ترین رابطه را با مادربزرگ‌ها و پدربزرگ‌های خویش دارند و سالخوردگان به‌ویژه زنان این جمع، همچنان جایگاه مهم خود را حفظ کرده‌اند. این ارتباط سبب می‌شود مادربزرگ‌ها بیشترین نقش را در ساخت فرآیند روانی کودک برعهده داشته باشند. در نخستین ماه‌های زندگی، کودک با نزدیک‌ترین اطرافیان خود در همسانی و همزیستی کامل به سر می‌برد. با افزایش تدریجی سن، گرچه خودآگاهی و درک فردیت خویشتن در کودک گسترش می‌یابد، اما این خودآگاهی را هم از محیط خانواده و در تعامل با آن به دست می‌آورد.

در مطالعه تاریخ‌اجتماعی جوامع گوناگون مانند ایران، اصولا مادربزرگ‌ها و زنان پیر خانواده در فرآیند مهم تقسیم کار خانوادگی، بیشترین نقش را در افسانه‌گویی برای کودکان برعهده داشتند. پیرزنان گرچه از جنبه بدنی ناتوان بودند، اما به‌عنوان حافظه شفاهی قوم، قبیله و خانواده، سنت‌ها و آداب را به کودکان منتقل می‌کردند. کار انتقال بیش از همه از راه آموزش غیرمستقیم صورت می‌گرفت. قصه‌گویی یکی از موثرترین راه‌هایی بود که شیوه‌ها و حکمت زندگی را به کودکان می‌آموخت. نهاد خانواده نیز با دور هم جمع کردن بچه‌ها و بیان افسانه‌ها، افزون بر این که مشوق اعضای خود برای داشتن روابط نزدیک‌تر می‌شد، با ارایه نسل‌به‌نسل افسانه‌ها، این مواد را به‌عنوان ابزاری برای پرورش نسل‌های بعدی در اختیار آنها می‌گذارد؛ به این ترتیب به قوام سازمان خانواده در طول سالیان کمک می‌کرد. این هماهنگی و همزیستی در گذر سده‌ها چنان درهم تنیده شد که نتیجه آن، هزاران متل و افسانه گوناگون برجای مانده در فرهنگ شفاهی است. این زنان همچنین در فرآیند زبان‌آموزی به کودکان نقش برجسته‌ای برعهده داشتند.

برخی کارکردهای دیگر را نیز در شیوه تعامل کودکان و زنان سالمند خانوارها می‌توان برشمرد. بیشتر صاحب‌نظرانی که به افسانه‌ها با دیدگاه سودمند بودن می‌نگرند، بر اهمیت جنبه سرگرمی و لذت‌بخشی افسانه‌ها اتفاق‌نظر دارند. این قصه‌ها همچنین نقشی مهم در رشد زبانی کودکان ایفا می‌کردند. مهم‌ترین کارکرد آن اما شاید همانا انتقال مفاهیم و مواریث فرهنگی بود.

> **در مطالعه تاریخ‌اجتماعی جوامع گوناگون مانند ایران، اصولا مادربزرگ‌ها و زنان پیر خانواده در فرآیند مهم تقسیم کار خانوادگی، بیشترین نقش را در افسانه‌گویی برای کودکان برعهده داشتند**

مردان سالخورده نیز البته در این فرآیند صاحب نقش بودند. این نقش‌آفرینی البته بیشتر به گونه‌ای متفاوت بروز یافته است. مردان کهنسال جوامع، به‌نظر خویش بیشتر جنبه‌ای جدی‌تر از انتقال فرهنگی را در نظر داشتند و خود را برای تفسیر اسطوره‌هایی شایسته می‌دانستند که روایت‌هایی احساسی از رابطه انسان و طبیعت بود. از همین‌رو بود که مردان، روایتگری اسطوره‌ها و متون دینی و مذهبی را به خود اختصاص دادند. نکته مهم این است که بزرگان خانواده‌ها این کار را به‌عنوان وظیفه تعطیل‌ناپذیر اجتماعی انجام می‌دادند تا افراد و جامعه را به شکلی مطلوب سازماندهی و اصلاح کنند؛ درواقع یک نوع جهان‌بینی در ورای این اعمال ایشان وجود داشت. سالمندان از ورای همین جهان‌بینی، کارکردی انکارناپذیر در جامعه گذشته ایران برعهده داشتند.

روزگار نو

بُت‌وارگی پیران و پدیده بازگشت به سنت‌های قبیله‌ای!

مژگان جعفری | تاریخ‌پژوه

تهران در میانه عصر قاجار؛ یک روز دل‌انگیز بهاری؛ جانم فدای این پیرمرد

«بچه‌های همسن من (در سیزده سالگی) بجای لباده سرداری می‌پوشند. سبب اتخاذ لباده برای روپوش، فرار از پوشیدن قبای راسته است که پدرم بدش نمی‌آید کم‌کم بر ما تحمیل کند. به حکم پدرم وسط سر ما را تراشیده، خیابان عریضی تا پشت گردن ما باز کرده‌اند، چیزی که ما از آن بسیار ملولیم، ولی در مقابل امر پدر مقاومتی نمی‌توانیم کرد. پدرم نسبت بمن خیلی التفات دارد، من شب‌ها بجای عینک پیرمرد کار می‌کنم و چیزهایی که از کتاب‌های فارسی می‌خواهد بخواند، من برای او می‌خوانم. من هم پدرم را بدرجه پرستش دوست دارم، دشک و پتو یا کتانی که در گوشه‌ای از اطاق برای او انداخته‌اند، بقدری در نزد من مقدس است که هیچ‌وقت نزدیک نمی‌شوم، حتی از دیدن صورت خود در آینه قاب نقاشی او خودداری دارم، هر قدر بزندگی بیشتر آشنا می‌شوم، قدر و منزلت پدر در نزد من زیادتر می‌گردد، زیرا خوب می‌دانم که تمام حیثیت و اعتبار من به‌واسطه این پدر است و اگر در آینده هم بجایی بتوانم برسم، به‌وسیله این پدر خواهد بود. از فکر این که روزی برسد که سایه این پیرمرد بر سر من نباشد، بی‌اندازه عذاب می‌کشم. از طرف دیگر به این اندازه هم ساده‌لوح نیستم که ندانم پدرم وارد هشتاد و سه سالگی است و اشخاصی که به این سن رسیده باشند، زیاد نیستند و این پیرمرد آفتاب لب‌بام است، کارهای خود را تقسیم کرده است... اگر این پیرمرد از بین برود... حتی از اصطلاح زنگوله پای تابوت بی‌اندازه بدم می‌آمد... درنتیجه همین افکار، کسالت‌های جزیی که برای پدرم روی می‌داد، بی‌اندازه مرا نگران می‌کرد و هر روز چند سوره کوچکی که از قرآن حفظ کرده بودم، برای سلامت پدرم می‌خواندم و به‌سمت او می‌دمیدم و با استغاثه از درگاه خدا می‌خواستم که لامحاله ۱۰ سالی به پدرم عمر بدهد تا من زیر سایه او نشو و نمایی بکنم». این روایتی که عبدالله مستوفی دیوان‌سالار و کارگزار حکومتی دوره‌های قاجار و پهلوی نویسنده کتاب «شرح زندگانی من»، از علاقه به پدر پیرش به دست می‌دهد، می‌تواند به‌گونه‌ای نمادین بازگوینده احترام و علاقه‌ای باشد که ایرانیان گذشته برای پیران و کهنسالان خانواده، حتی در دهه‌های هشتاد و نود زندگی آنها، قایل بوده‌اند. مادران و پدران پیر برای ایرانیان در سده‌های گذشته، گونه‌ای «بُت‌وارگی» داشته‌اند؛ جایگاهی والا و ارزشمند که دست‌نیافتنی بود و تنها گذر عمر می‌توانست آن را به دیگران اهدا کند.

کاوشی در اندرزنامه‌ها و سخن‌سرایی‌های شاعران پارسی‌گوی

احترام به جایگاه پیران خانواده و قوم، هرچه در هزارتوی تاریخ ایران به زمان‌های دورتر می‌رویم، ارزش و اهمیتی بیشتر می‌یابد. شاعران پارسی‌گوی، عارفان و اندرزنامه‌نویسان، سالمندآزاری را بسیار نکوهش کرده و جوانان را با لحنی نصیحت‌آمیز و هشداردهنده از این عمل بازداشته‌اند. در باب بیست‌وچهارم قابوسنامه سفارش شده است، «پیران کوی را حرمت دار». سلمان ساوجی این گونه می‌سراید، «عزیز من مکن پند مرا خوار/ جوانی خاطر پیران نگه‌دار». عطار این گونه می‌سراید، «مشو عاق و ببر فرمان، پدر را پدر هرگز نخواهد بد، پسر را/ پسر کو ناخلف باشد پسر نیست پدر کو هم بد آموزد پدر نیست». سعدی در باب ششم گلستان «ضعف و پیری» حکایتی را این گونه آورده است، «وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کناری نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می کنی؟» اقبال لاهوری در اسرار و رموز به مسخره و استهزاء سالمندان اشاره می کند و می گوید، «پیرها پیر از بیاض مو شدند/ مسخره بهر کودکان کو شدند». امیرخسرو دهلوی نهیبی به‌جوانان می‌زند و آنها را از این کار ناپسند بازمی‌دارد و می‌سراید، «جوانی خنده بر خونابه پیران مکن زیرا/ تو می خندی و من زین گریه بسیار می‌ترسم». همچنین آورده است که «بهر خدا ای جوان تا بتوانی مدار/ حرمت پیری که میل سوی جوانیش نیست». احترام و توجه به سالمندان ریشه‌ای نیرومند در فرهنگ ایرانی و سفارش‌های مذهبی‌مان دارد. در شعر و ادبیات فارسی نیز به پیروی از فرهنگ ایرانی و دینی اسلام درباره گرامیداشت پیران نمونه‌هایی فراوان در دست داریم؛ سفارش شده است، سالمند را نه تنها در ظاهر بزرگ شمارید و اجلال و تعظیم کنید بلکه او را عزیز و گرامی دارید و احترام و حریم او را حفظ کرده و حقوق او را برشمرده مورد تجاوز قرار ندهید. احترام جزو یکی از نیازهای سالمند است به‌گونه‌ای که بسیاری از سالمندان بیش از آب و غذا به احترام نیاز دارند و بی‌احترامی برایشان از گرسنگی و تشنگی بدتر است.

ادامه در صفحه ۱۰

نجوای نو

نیش عقربِ زمان، بر تن کهنسالان

روزبه رهنما | روزنامه نگار

«می‌دونی چرا اسم عقربه‌های ساعت رو گذاشتند عقربه؟ برای این که گذشتِ زمان مثل نیش عقرب، تو رو از جا بپرونه؛ می‌فهمیَ؟»*

سالمندان و کهنسالان در گذشته، کارکردهایی در خانواده و جامعه داشتند که در گذر زمان، با تغییرات و دگرگونی‌های بنیادین در ساختار این عرصه‌ها، از آنان گرفته شد؛ این مسأله در تاریخ دگرگونی‌های اجتماعی ایران به روشنی دیده می‌شود. تغییرات شتابان در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، صنعتی، حقوقی، خانوادگی و بهداشتی از ویژگی‌های دوران جدید است که در آن اقتدار و حکومت سالمندان بر خانواده و جامعه نمی‌تواند نیازهای جامعه رو به رشد و نیز سازگاری با تغییرات را برآورد. کاهش اقتدار و منزلت سالمندان و تغییر نقش‌های اجتماعی آنها در جوامع جدید، موجب شکل‌گیری نگرش‌های منفی و پیش‌داوری‌های نادرست نسبت به سالمندان شده است، به‌گونه‌ای که با باور عمومی، سالخوردگان موجوداتی ناتوان به‌شمار می‌روند که نمی‌توانند نقشی فعال در فرآیند توسعه جامعه برعهده گیرند. پیران در جوامع سنتی، قدرت و مقام زیادی داشتند زیرا جامعه آن روزگار، آنان را ذخایر فرهنگ محلی، دانش و تجربه و عقل می‌دانست. قدرت در دست پیرترین مردم قرار داشت و شورای پیران و ریش‌سفیدان عمدتا امور محلی را نظم‌ونسق می‌بخشیدند. همچنین مالکیت ثروت با سن در ارتباط بود، زیرا منبع اولیه ثروت در بیشتر جوامع سنتی، زمین بود که در اختیار پیرترین مردان خانواده قرار داشت. آنان پس از مرگ، آن را به بزرگترین پسران خود جابه‌جا می کردند. افراد پیر همچنین درون خانواده نیز تسلط داشتند. همه جوامع سنتی نسبتا غیرمولد بودند و به هرکسی که می‌توانست کمکی به نیروی کار روی زمین باشد نیاز داشتند، از این‌رو پیران تا زمانی که کاملا از کار نیفتاده بودند، نقش اقتصادی فعال برعهده داشتند. زمانی هم که از پا می‌افتادند، وجود باورهای دستگیری و یاری‌گری در فرهنگ گذشته جامعه ایران، کمک می کرد جایگاه‌شان به‌گونه‌ای نمادین گرامی داشته شود. به‌گفته پژوهشگران حوزه اجتماع، کاهش میزان اعتقاد به سنت‌ها و ارزشمندبودن سالمندی، تغییر سازوکارهای انتقال دانش و تجربیات، کاهش مشارکت سالمندان در فرآیند تولید اقتصادی و هسته‌ای‌شدن خانواده‌ها، تغییر در معماری و فضای حیاتی منازل مسکونی، از مهم‌ترین علت‌های کاهش اهمیت و ارزش سالمندان در جوامع امروزی به‌شمار می‌آید.

خانواده در جامعه سنتی ایران، گستره‌ای بود که در آن پدر و مادر با فرزندان ازدواج کرده و نکرده و نوه‌ها، گاه در کنار دیگر خویشاوندان در زیر یک سقف در کنار هم زندگی می کردند. در این نظام خانوادگی، هریک از اعضای خانواده می‌توانست حمایت اجتماعی، اقتصادی و عاطفی را از سوی دیگر اعضای پرشمار خانواده دریافت کند و در روزگار بیماری یا سالمندی مورد مراقبت و حمایت قرار گیرد. با آغاز دگرگونی‌های بنیادین در عرصه‌های گوناگون جامعه ایران، خانواده‌ها از شکل گسترده به هسته‌ای تغییر یافتند. در خانواده‌های جدید، پدر و مادر صرفا با فرزندان ازدواج‌نکرده زندگی می کنند و فرزندان پس از ازدواج از خانواده پدری جدا شده و خود تشکیل خانواده هسته‌ای جدید می‌دهند. طبیعتا با ترک فرزندان خانواده، پدر و مادر سالمند مجبورند به‌تنهایی زندگی را ادامه دهند و نمی‌توانند از مراقبت‌ها و حمایت‌های فرزندان متاهل و نوه‌هایشان برخوردار شوند. هم‌راستای این دگرگونی، معماری خانه‌ها نیز تغییرات اساسی یافت. خانه‌باغ‌ها و عمارت‌های بزرگی که اجازه می‌داد ده‌ها عضو یک خانواده در کنار یکدیگر زندگی کنند، به خانه‌هایی کوچک و سرانجام به آپارتمان‌هایی بدل شدند که تنها برای یک خانواده کوچک چندنفره (پدر، مادر و فرزندان) جا داشتند. خانه‌ها که کوچک شد، انگار دیگر فقط برای سالمندان جایی نبود! در میانه این تغییرات، بسیاری از باورهای گذشته در زمینه‌های اخلاقی رنگ باختند. برکت داشتن حضور پیران و کهنسالان در میان خانواده، دیگر اولویت اساسی نبود؛ نقش‌های آموزشی، پرورشی، اخلاقی و اقتصادی پیران، دیگر برعهده نهادهایی نوین چون آموزش‌وپرورش و رسانه‌ها گذاشته شده بود. کهنسالان بدین‌ترتیب، کارکرد خود را نیز در خانواده و جامعه از دست دادند. دیگر، به آنها به‌عنوان افرادی نگریسته می‌شد که دوران خود را گذرانده‌اند و از انجام هر عمل و فعالیت جسمی و روحی عاجزند و به کمک دوستان، خویشاوندان و کارکنان موسسان متکی‌اند؛ ناتوان، نیازمند به کمک دیگران، کم‌انرژی، گوشه‌گیر و منزوی.

زمان، به زیان پیران حرکت کرده؛ عقربه‌ها گویی چون نیش عقرب، جایگاه‌شان را گزیده است. آنان که روزگاری نبض زمان را در دست داشتند، در دهه‌های گذشته در جامعه ایران، مقهور آن شده‌اند.

*** دیالوگی از محمدعلی کشاورز در سریال ماندگار «پدرسالار»**